

تحلیل طبقاتی با رویکرد نظریه گفتمان لاکلائو و موف: بررسی گفتمان‌های جمهوری اسلامی ایران در قبال طبقه متوسط مدرن شهری از ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۲

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۳، شماره یک: ۲۳۶-۲۱۵

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

سیدمحمد مهدی خویی^۱

دکترای مطالعات فرهنگی و رسانه از سواس، دانشگاه لندن

دریافت ۹۵/۴/۱۵

پذیرش ۹۵/۶/۲۱

چکیده

طبقه متوسط مدرن در ایران با محوریت شهر تهران تحت تاثیر شروع فرایندهای مدرنیزاسیون توسط پهلوی اول مجال ظهور و بروز پیدا کرد. این طبقه که بسیاری از محققان آن را محصول فرایندهای مدرنیزاسیون می‌دانند، در تاریخ معاصر ایران نقش عمده و تاثیرگذاری ایفا کرده است. این نوشته تلاشی است برای ارائه تحلیلی طبقاتی گفتمانی بر مبنای نظریه گفتمان لاکلائو و موف از شرایط شکل‌گیری و تکامل طبقه متوسط مدرن در شهر تهران. در این نوشته تلاش شده که اولاً تعریفی از طبقه ارائه شود که منطبق با چارچوب نظری برگزیده شده است و بعد بر مبنای این تعریف به شرایط زمینه‌ای بپردازد که شکل‌دهنده به هویت این طبقه در مقاطع مختلف تاریخی بوده است. این تحقیق با دوره‌بندی‌های مشخص از دوران پس از انقلاب، در تلاش است تا استدلال کند که سوژگی مدنظر گفتمان جمهوری اسلامی برای بسط در میان طبقه متوسط مدن شهری، در دوران مختلف پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی و بر مبنای گونه‌های مختلف مفصل‌بندی این گفتمان با توجه به شرایط زمینه‌ای مختلف، حاوی شاخصه‌های مختلف و متفاوتی بوده است که بعضاً دربرگیرنده تضادی درونی در موقعیت ایده‌آل سوژگی گفتمان جمهوری اسلامی ایران است.

واژگان کلیدی: گفتمان، موقعیت سوژگی، موقعیت ساختاری، سویژکتیویتی، طبقه متوسط مدرن، مفصل‌بندی، سرمایه‌داری رانتیر.

مفهوم طبقه متوسط

طبقه متوسط مفهوم، یا به عبارت دیگر، یک برساخته‌ای نظری است که بصورت گسترده‌ای توسط نظریه‌پردازان و تحلیل‌گران اجتماعی، در مطالعه روندهای اجتماعی بر اساس طبقات به کار گرفته شده است. درحالی‌که تحلیل‌های اجتماعی بر اساس طبقه به صورت گسترده‌ای تحت تاثیر آرا و تفکرات مارکس پیرامون طبقات اجتماعی شکل گرفته‌اند، همانطور که لنین گفته است، تعریف کلاسیک طبقه نزد مارکس به این شرح است:

"طبقات (اجتماعی) گروه بزرگی از افراد هستند که بر اساس جایگاهی که در یک نظام تولید اجتماعی تعیین شده و تاریخی اشغال می‌کنند، و به‌واسطه روابطشان (که در اکثر موارد توسط قانون تعیین و ثابت شده است) با ابزار تولید، و نقش آن‌ها در تشکیلات اجتماعی کار، و متعاقباً به‌واسطه گستره‌ای از سهم ثروت اجتماعی که آن‌ها بدست می‌آورند و همچنین و به‌واسطه طرز مصرف این سهم، از یکدیگر متمایز می‌شوند" (لنین، ۱۹۷۱: ۱۴).

بر اساس تعریف بالا، مارکس سه طبقه اصلی در قرن ۱۹ در بریتانیا را از هم تمییز می‌دهد: پرولتاریا یا طبقه کارگر، بورژوا یا طبقه صاحب سرمایه و طبقه ملاک. اما با گسترش نظام تولید سرمایه‌داری، طبقه ملاک اهمیت خود را از دست می‌دهد و بورژوازی یا همان طبقه صاحب سرمایه در جایگاه طبقه فوقانی قرار می‌گیرد و یک طبقه جدید به‌وجود می‌آید: پتی بورژوازی. در نظریه مارکسیستی کلاسیک، بنابراین، هر جامعه سرمایه‌دار شامل سه طبقه اجتماعی اصلی است: بورژوازی به‌عنوان صاحبان ابزار تولید اجتماعی و کارفرمایان کارگران دستمزد بگیر، پرولتاریا به‌عنوان طبقه‌ای که هیچ‌گونه از ابزار تولید را در اختیار ندارند و برای ادامه حیات مجبور به فروش نیروی کار خود هستند، و پتی-بورژوازی به‌عنوان افرادی که صاحبان دارایی‌ها و ابزار تولید اندک هستند بدون استخدام کارگران دستمزد بگیر. پتی-بورژوازی در مارکسیسم همچنین اشاره دارد به افراد استخدام شده توسط بورژواها که نقشی نظارتی در بیشتر کردن کارآمدی طبقه کارگر در تولید را دارند. همانطور که مارکس بیان کرده است: "یک ارتش صنعتی از کارگران، تحت فرمان سرمایه‌دار، همانند یک ارتش واقعی احتیاج به افسرانی (مدیران) و گروه‌بانی (مباشری و سرپرستان) دارد که هنگامی که کار در حال انجام است، به نام سرمایه‌دار فرمان دهند" (مارکس، ۱۸۸۷: ۲۲۸).

بنابراین پتی-بورژوازی به بخشی حقوق بگیر از جامعه اشاره دارد که بر مبنای دسترسی به ابزار تولید بین بورژوازی و پرولتاریا قرار می‌گیرد، چراکه آن‌ها در مواجهه با ابزار تولید مانند

کارگران نیستند، اما آن‌ها با وجود این که سرمایه‌دار نیز نیستند، پیش‌برنده و فعال‌کننده قدرت سرمایه در تولید اجتماعی‌اند (میلوس و اکونوماکیس، ۲۰۱۱). هرچند اصطلاح "طبقه متوسط" در زبان انگلیسی، مترادف با بورژوازی در زبان فرانسوی است، ولی باتامور (۱۹۹۱) بر آن است که اصطلاح "طبقه متوسط" در نظریات مارکس، اشاره دارد به پتی-بورژوازی و تعیین‌کننده طبقه‌ای است که فی‌مابین طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار قرار می‌گیرد. با وجود این، مارکس خود هیچ‌گاه به صورت نظام‌مند و دقیق بین رسته‌ها و رده‌های مختلف درون طبقه متوسط مانند صاحبان ابزار تولید کوچک، حقوق‌بگیران سرمایه‌دارن، کارمندان دولتی، کارگران متخصص، معلم، استاد و از این دست، تمایزی ایجاد نکرد.

اگرچه مارکس طبقات اجتماعی ذکر شده را تحت شیوه تولید سرمایه‌داری از هم تمییز داده است، اما بر طبق نظر آلتوسر (۱۹۸۶: ۱۸۰) سرشت مشابهی از روابط تولید تحت سیطره شیوه‌های تولید متفاوت در جوامع قابل تشخیص است که بر اساس آن طبقات اجتماعی را می‌توان از هم متمایز کرد. بر طبق نظر آلتوسر، هر کدام از طبقات اجتماعی بر اساس سه جایگاه متفاوت که در رابطه با ابزار تولید اشغال می‌کنند، از یکدیگر متمایز می‌شوند. این سه جایگاه عبارتند از: مالکیت^۱، به‌عنوان کنترل‌کنندگان ابزار تولید. تصاحب^۲، به‌عنوان ظرفیت به‌کارگیری و مدیریت ابزار تولید. استعمال^۳ به‌عنوان عملکرد انحصاری کار واقعی در ارتباط با ابزار تولید. تشخیص این سه جایگاه متفاوت تحت سیطره هر کدام از شیوه‌های تولید، منجر به تعیین طبقات اجتماعی بر طبق موقعیتی می‌شود که آن‌ها در قبال ابزار تولید اشغال کرده‌اند و ظرفیت هر کدام از این طبقات تابعی است از وضعیت شیوه تولید غالب در هر زمینه اجتماعی (آلتوسر، ۱۹۸۶). بنابراین پایگاه اقتصادی طبقات اجتماعی بر اساس جایگاه این طبقات در رابطه با ابزار تولید تحت سیطره انواع شیوه‌های تولید شکل می‌گیرد.

اکنون، ناظر به مسئله اصلی این نوشتار که درصدد یافتن شیوه‌ای برای انجام تحلیل طبقاتی با رویکردی پساساختارگرایانه، یا به عبارت دقیق‌تر تحلیل گفتمان پساساختارگرایانه است، به نظر می‌رسد کاربست نظریه آلتوسر، به‌عنوان نظریه پردازی با رویکردی ساختارگرا، در تشخیص و تمییز طبقات اجتماعی بر اساس موقعیت ساختاری‌شان (که بر اساس مبنای اقتصادی تشخیص داده می‌شوند) احتیاج به توجیه دارد.

1 Ownership
2 Possession
3 Use

ناظر به مفهوم طبقات اجتماعی، لاکلائو بر این عقیده است که اگرچه افراد در موقعیت‌های ساختاری قرار می‌گیرند و مسلماً این ساختارها شکل‌دهنده به شرایط زیست آن‌ها خواهند بود، با این حال افراد در موقعیتی قرار گرفته‌اند که تابعی از روابط قدرت درون یک جامعه است. شبکه روابط قدرت، بر طبق رویکرد پسا‌ساختارگرایانه، شبکه‌ای است که در هر جامعه و با توجه به شرایط زمینه‌ای، به طور نسبی و موقتی پایدار شده است. با در نظر گرفتن ماهیتی موقتی و احتمالی برای پایداری روابط قدرت، تصدیق تاثیر فراوان این روابط قدرت در شکل دهی و تعیین‌کنندگی موقعیت‌های ساختاری، من جمله طبقات اجتماعی، ارجاع به این واقعیت دارد که موقعیت‌های ساختاری بر ساخته مفصل‌بندی^۱ های رسوب یافته و طبیعی شده هستند. این نتیجه به منزله غفلت از تاثیر شیوه‌های تولید غالب در تعیین طبقات اجتماعی نیست، بلکه به معنای اهمیت شرایط زمینه‌ای و تاریخی و همچنین غایی نبودن این شرایط در بساختن طبقات اجتماعی است (لاکلائو، ۱۹۹۰: ۱۶-۹). اما، در رویکردهای ساختارگرا، طبقات اجتماعی به منزله عینیتی منسجم و پایدار در نظر گرفته می‌شوند. انجام دادن یک تحقیق زمینه‌ای بر مبنای طبقات اجتماعی در رویکردی پسا‌ساختارگرایانه و متعاقباً تحلیل گفتمانی، مستلزم در نظر گرفتن تفاوت و تمایز میان سه مفهوم است. این سه مفهوم عبارتند از، سوژکتیویته^۲، موقعیت سوژگی^۳ و موقعیت ساختاری^۴. لاکلائو بر این عقیده است که از سویی غفلت از اهمیت موقعیت‌های ساختاری و مداخله آن‌ها در بساختن سوژکتیویته، و از سوی دیگر باور به تعیین‌کنندگی مطلق این ساختارها، منجر به تحلیل‌هایی ناتمام و مبهم در بررسی شرایط زمینه‌ای خواهند شد (۱۹۹۰، ۱۰۷). بر این اساس، درون هر شرایط زمینه‌ای، گفتمان هژمونیک برای تثبیت هژمونی خود و جلوگیری از ایجاد اختلال در نظم گفتمانی خود، در صدد است تا با بازنمایی موقعیت سوژه‌گی ایده‌آل‌اش، سوژکتیویته‌هایی بر اساس و منطبق با موقعیت‌های ساختاری موجود درون هر جامعه بریسازد. با این حال، از آنجایی که در نظریه گفتمان لاکلائو و موف، بسته‌گی^۵ همیشگی درون نظام معنایی یک گفتمان غیرممکن است، بر این مبنا در این نظریه امکانی مستتر است برای مقاومت در مقابل سوژکتیویته‌ای که بر اساس ساختار طبقاتی

1 Articulation

2 Subjectivity

3 Subject Position

4 Structural Position

5 Closure

یک جامعه و همچنین مفصل‌بندی گفتمان هژمونیک و رسوب کرده در برساختن این نظم طبقاتی به وجود آمده است. از ملزومات این مقاومت، رصد و پیگردی اعمال گفتمانی‌ای است که از خلال آن‌ها مفصل‌بندی‌های معانی مرجح گفتمانی آشکار می‌شوند. بدیهی است که یکی از اصلی‌ترین امکانات گفتمانی که از خلال آن نظم ساختار طبقاتی بازتولید می‌شود، امکانات ساختاری موجود در هر شرایط زمینه‌ای است که طبیعی و خلل‌ناپذیر جلوه داده شده‌اند. مسلماً بازتولید و طبیعی‌سازی ساختارهای اجتماعی، از طریق تاکید بر بنیان‌های اقتصادی این ساختارها، که توسط شیوه تولید مسلط تعیین شده‌اند، ممکن خواهد بود. از آنجایی که در پرورش دادن هویت پرولتاریا به عنوان طبقه‌ای انقلابی، مارکس نیز ضرورت گونه‌ای از مداخله سیاسی را تشخیص داده است (اسمیث، ۱۹۹۸: ۶۳). نتیجتاً لاکلاو و موف نیز به طور کامل ملاحظیات مارکسیسم ساختارگرا را در بررسی طبقات اجتماعی رد نکرده‌اند. بلکه بر اساس قاعده اصلی نظریه گفتمانی خود که ارجاع به عدم امکان رسیدن به بسته‌گی درون نظام معنایی برساخته گفتمان‌ها دارد، آن‌ها بر روی امکان شالوده‌شکنی ساختارهای اجتماعی موجود که گمان ثبات دائمی آن‌ها از خلال اعمال مفصل‌بندی گفتمان‌ها به وجود آمده است، تاکید می‌کنند.

مفصل‌بندی^۱ به عنوان نظریه و روش

مفهوم مفصل‌بندی یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین مفاهیمی است که در نظریه گفتمان لاکلاو و موف بسط داده شده است. مضاف بر اهمیت این مفهوم در بسط نظریه گفتمان لاکلاو و موف، مفصل‌بندی هم به عنوان نظریه و هم به عنوان روش، سنت مطالعات فرهنگی را نیز متأثر کرده است. گروسبرگ (۱۹۹۳) بر این عقیده است که کاربرد نظریه مفصل‌بندی در مطالعات فرهنگی، این سنت را به تبدیل به مدلی کارآمد برای مطالعات زمینه‌ای^۲ کرده است. اسلک نیز معتقد است مفصل‌بندی، به عنوان روش، ارائه‌کننده چارچوبی روش‌شناختی برای تحلیل مسائل فرهنگی با توجه به زمینه و تاریخ مورد تحلیل است و فراهم آورنده استراتژی‌هایی برای زمینه‌مند کردن موضوع تحقیق در تحلیل‌های فرهنگی است (اسلک، ۱۹۹۶).

حال مفهوم مفصل‌بندی را این‌گونه توضیح می‌دهد: "شکلی از پیوند که می‌تواند ایجاد کننده وحدتی بین دو عنصر متفاوت در شرایطی خاص باشد. (مفصل‌بندی) یک پیوند است که

1 Articulation

2 Contextual

اجتناب ناپذیر، قطعی، مطلق و ذاتی و همیشگی نیست. (در مواجهه با این پیوند) باید پرسیده شود که تحت کدام شرایط یک پیوند (بین عناصر مختلف) می‌تواند جعل یا ساخته شود؟ وحدت کذایی یک گفتمان در واقع مفصل‌بندی عناصر مختلف و متمایز است که می‌تواند به طور دیگری دوباره مفصل‌بندی شوند زیرا بین آن‌ها هیچ گونه تعلق ذاتی‌ای وجود ندارد. وحدتی که اهمیت (بررسی) دارد پیوندی است که می‌تواند بین گفتمان مفصل‌بندی شده و نیروهای اجتماعی تحت شرایط تاریخی مشخص برقرار شده باشد (درحالی) که این پیوند ضروری و ناگزیر نیست" (هال، ۱۹۸۶: ۵۳).

بنابراین هال معتقد است که نظریه مفصل‌بندی و کاربرد آن در تحلیل اجتماعی امکان فهم شرایطی را برای ما فراهم می‌آورد که طی آن عناصر مختلف با یکدیگر مرتبط می‌شوند و کلیت یک گفتمان را به وجود می‌آورند. این رویکرد به مفهوم مفصل‌بندی بر روی فرایندهای اجتماعی‌ای تاکید دارد که از خلال آن‌ها پیوند بین عناصر ممکن می‌شود و برای سوژه‌های گفتمانی‌ای که این پیوند را در خلال فرایندهای هویت‌یابی خود تصدیق می‌کنند معنایی برای زندگی و اعمال اجتماعی آن‌ها برمی‌سازد. با در نظر گرفتن این‌که پیوندهایی که میان عناصر مختلف در یک مفصل‌بندی برقرار می‌شود، ذاتی و ناگزیر نیستند، همانطور که هال پیشنهاد داده است در تحلیل گفتمانی از روندهای اجتماعی، فهم شرایطی که طی آن این پیوندها، با خصیصه‌هایی که ذکر شد، برقرار می‌شود دارای اهمیتی ضروری در تحلیل است (گروسبرگ، ۱۹۹۶). فهم و اندیشیدن در باره این شرایط به معنی تشخیص زمینه‌ای نیروهایی است که تلاش می‌کنند تا پیوندی مشخص بین عناصر مشخص و متفاوت را برقرار کنند. همانطور که اسلک استدلال کرده است: "فهمیدن نقش مفصل‌بندی در مطالعات فرهنگی بنابراین تعیین کردن و پی‌گردی اعمال همان نیروهای اجتماعی، یا به عبارت دیگر تبارشناسی تکوین پیوندهای بین عناصر مختلف در یک کلیت گفتمانی است" (اسلک، ۱۹۹۶: ۱۱۵).

عمل مفصل‌بندی برقرارکننده ارتباط و پیوند بین عناصر مختلف است که می‌تواند اعم از مفاهیم، نشانه‌ها، رفتار و غیره باشند. در خلال فرایند مفصل‌بندی هویت قبلی عناصر دگرگون می‌شود و تلاش می‌شود که با برقراری پیوندی جدید، هویتی و معنای دیگری برای عناصر بر ساخته شود. بنابراین کلیت یک گفتمان بر مبنای روابط و پیوندهایی شکل می‌گردد که بین عناصر مختلف و از خلال اعمال مفصل‌بندی ایجاد می‌شوند. در واقع گفتمان‌ها، منظومه‌های

نظام‌مندی هستند که محصول برقراری پیوند بین مفاهیم و عناصر مختلف و متفاوت در نتیجه اعمال مفصل‌بندی‌اند. این منظومه‌های نظام‌مند شامل تعداد متنوعی از نشانه‌ها هستند که به صورت معناداری در یک شبکه گسترده به یکدیگر مرتبط شده‌اند. به عبارت دیگر، مفصل‌بندی فرایندی است که برساننده یک مجموعه منسجم از افراد، مفاهیم و واژگان، در جهت برساختن معنایی مشخص برای زندگی است. لاکلائو و موف مفصل‌بندی را این‌گونه تعریف می‌کنند: "ما مفصل‌بندی را هرگونه از عملی می‌نامیم که برقرار کننده پیوندی میان عناصر (مختلف) است، به طوریکه هویت آن‌ها در نتیجه اعمال مفصل‌بندی تغییر کند. (متعاقباً) کلیت ساخت یافته‌ای که منتج از اعمال مفصل‌بندی است (را) گفتمان می‌نامیم. هر یک از مواضع (نشانه) متفاوت را، تا جایی که درون یک گفتمان به هم متصل شده باشند، وقفه^۱ و در مقابل هر تفاوتی را که به صورت گفتمانی مفصل‌بندی نشده باشد را عنصر^۲ می‌نامیم" (لاکلائو و موف، ۱۹۸۵: ۱۰۵).

با در نظر گرفتن تعریف بالا از مفصل‌بندی، روش تحلیل گفتمان معنادار می‌شود. یورگنسن و فیلیپس (۲۰۰۲) بر این باورند که تحلیل گفتمان در حقیقت تلاشی است برای فهم روندهایی که تعیین کننده معنای مرجحی در قبال نشانه‌های مختلف درون یک گفتمان مشخص است: "تحلیل گفتمان دقیقاً از طریق بررسی همان تلاش‌های مستمری که هرگز توفیق کامل در این کار نداشته‌اند وارد بحث می‌شود. تحلیل گفتمان قصد دارد نشان دهد که از طریق کدام فرایند تلاش می‌کنیم تا معنای نشانه‌ها را تثبیت کنیم و کدام فرایند موجب می‌شود که برخی از موارد تثبیت معنا به چنان امور معمولی بدل شوند که آن‌ها را پدیده‌ای طبیعی به شمار می‌آوریم" (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲: ۲۶-۲۵).

لاکلائو و موف عقیده دارند که در یک گفتمان تمام نشانه‌ها در رابطه یکدیگر معنادار می‌شوند. تمامی نشانه‌ها در گفتمانی مشخص حول محور یک نشانه مرکزی جمع می‌شوند. لاکلائو و موف این نشانه مرکزی را "نقطه کانونی"^۳ می‌نامند (لاکلائو و موف، ۱۹۸۵: ۱۱۲). معنای تمام نشانه‌ها در ارتباط با نقطه کانونی یک گفتمان قابل فهم و درک است. گفتمان تلاشی است برای تثبیت معنای تمام نشانه‌هایی که برساننده یک نظام معنایی و ارائه دهنده گونه مشخصی از فهم در قبال عینیت جهان خارجی است و این تثبیت معنای در خلال اعمال مفصل‌بندی ممکن می‌شود. این تلاش برای برساختن نظامی معنایی و ارائه فهمی از عینیت با

1 moments
2 element
3 Nodal Point

مرجح‌سازی معنایی مشخص در قبال نشانه‌ای مشخص و همچنین حذف و از میان بردن معانی ممکن و محتمل در قبال یک نشانه امکان پذیر می‌شود. لاکلائو و موف نشانه‌ای را که دارای معنایی تثبیت شده درون یک گفتمان مشخص نباشد، "عنصر" (Element) و در مقابل نشانه‌ای که درون یک گفتمان و در ارتباط با نقطه کانونی آن دارای معنایی مشخص و تثبیت شده باشد را "وقفه" (Moment) می‌نامند. در نتیجه مفصل‌بندی یک گفتمان تلاشی است برای تبدیل تمام عناصر به وقفه‌ها (لاکلائو و موف، ۱۹۸۵: ۱۱۱). این تلاش از طریق رویه‌ای که لاکلائو و موف آن را "طرد" می‌نامند، به نتیجه می‌رسد. طرد، رویه‌ای است که طی آن تمام معانی بالقوه و ممکن که یک نشانه می‌تواند به خود بگیرد حذف شده و یک معنای مشخص از میان تمام معانی متصور برای یک نشانه برگزیده می‌شود.

همانطور که اسلک (۱۹۹۶) بیان کرده است، هال نظریه مفصل‌بندی و کاربست آن در تحلیل اجتماعی را به‌عنوان راهی در نظر می‌گیرد که بدون افتادن در دام دوگانه تقلیل‌گرایی و ذات‌گرایی امکانی برای توصیف ساختارهای اجتماعی برای ما فراهم می‌آورد. این درحالیست که کاربست مفصل‌بندی به‌عنوان روش، تلاشی است برای زمینه‌مند کردن موضوع بررسی نه تنها فقط برای تحلیل این موضوع در شرایط زمینه‌ای، بلکه کاربست روش مفصل‌بندی از آنجا که فاش‌کننده رابطه اختیاری و قراردادی بین عناصر مختلف است، فراهم آورنده امکاناتی برای تغییر شرایط زمینه‌ای نیز هست. ممکن بودن این تغییر ارجاع به همان قاعده اصلی نظریه گفتمان لاکلائو و موف در عدم امکان رسیدن به بسته‌گی همیشگی درون نظام معنایی یک گفتمان دارد. در نظریه گفتمان لاکلائو و موف معانی نشانه‌ها برساخته‌اند و هیچ معنایی ذاتی‌ای برای آن‌ها متصور نیست، بنابراین تنها در خلال اعمال مفصل‌بندی یک گفتمان است که یک نشانه امکان این را پیدا می‌کند که به معنایی پیوند داده شود.

پی‌گردی و رصد نیروهایی که در صدد مرجح‌سازی معنایی خاص در قبال نشانه‌ای خاص درون گفتمانی مشخص هستند در واقع به شدت وابسته به شناخت و فهم زمینه‌ای است که در آن این نیروها دست به اعمال مفصل‌بندی می‌زنند. برای هال، زمینه، موضوع نظریه است و ضمناً شرط نظریه پردازی است که بدون در نظر گرفتن آن هر نظریه‌ای عقیم است. این رویکرد به نظریه مفصل‌بندی به این واقعیت ارجاع دارد که معنای هر عمل و فعالیت اجتماعی‌ای به شدت

وابسته به زمینه است. تخصیص نیروهای اجتماعی برای برساختن معنای مد نظر خود در قبال نشانه‌ها درون یک زمینه مورد بررسی قابل تشخیص است و هدف از بررسی زمینه‌ای اعمال مفصل‌بندی فهم فرایندهایی است که از خلال آن‌ها نظم ساختاری، فرهنگی و اجتماعی مسلط مشروعیت پیدا می‌کند (اسلک، ۱۹۹۶). همچنین ساختارهای اجتماعی نیز از خلال همین فرایندهایی که با اعمال مفصل‌بندی در برساختن نظام معنایی‌ای مشخص می‌کوشند، مسلط، غیر قابل تغییر و طبیعی به نظر می‌رسند. همانطور که لاکلاو اشاره کرده است: "یک طبقه نه به واسطه میزان توانایی‌اش در تحمیل فهمی یکسان از جهان به باقی جامعه می‌تواند طبقه مسلط باشد، بلکه زمانی یک طبقه را می‌توان طبقه مسلط دانست که بتواند ادراکات مختلف از جهان را بطوری مفصل‌بندی کند که ضدیت بالقوه این درک‌های متفاوت از جهان طبیعی جلوه کند" (لاکلاو، ۱۹۷۷: ۱۶۱).

موقعیت سه جایگاه مالکیت، تصاحب و استعمال در شیوه تولید سرمایه‌داری رانتیر

سرمایه‌دار رانتیر، در اندیشه مارکس، ارجاع به گروهی دارد که سود اصلی خود را از عملکرد ابزار تولیدی که در اختیار دارد به دست نمی‌آورد، بلکه سود بری اصلی این گروه از اموالی است که در اختیار دارند و به انحای مختلف مانند اجاره، بهره، حقوق مالکیت معنوی، و سود سهام، سودزا هستند. به تبع آن، یک دولت رانتیر دولتی است که اختیار دار این نوع از اموال، مانند زمین و منابع طبیعی باشد و با فروش و یا اجاره آن‌ها از این منابع کسب درآمد و سود نماید. با ارجاع به بلباوی و لوچیانی (۲۰۱۶: ۲۲-۱) یک دولت رانتیر دولتی است که بیش از ۴۲ درصد از درآمدهایش محصول صادرات مواد خامی مانند نفت باشد که استخراج شده از منابع طبیعی و در اختیار اوست. این دولت‌ها همچنین انحصار دریافت و خرج کردن درآمدهایی که از فروش مواد خام بدست می‌آیند را در اختیار دارند. بنابراین در دولت‌های رانتیر، جایگاه مالکیت توسط دولتی اشغال می‌شود که گردش سرمایه را در کنترل دارد. بنابراین در ارائه تحلیل طبقاتی از جامعه تحت نظم این گونه از دولت، فهم این‌که جایگاه تصاحب و استعمال توسط چه کسانی و چگونه اشغال شده است، ضروری می‌نماید.

منابع نفتی در ایران، از اکتشاف نفت در سال ۱۲۸۷ تا کنون همواره تحت مالکیت دولت قرار داشته‌اند. اگرچه بعضاً در مقاطع مختلف تاریخی پس از اکتشاف نفت در مسجد سلیمان، امتیازات استخراج نفت طبق قراردادهایی به افراد و یا شرکت‌های خارجی واگذار شده است، اما

هنوز اولاً دولت‌ها مالکیت این منابع را در اختیار داشته و دوماً دریافت‌کننده اصلی درآمدهای این قراردادها و واگذاری‌ها بوده‌اند. مضاف اینکه، از سال ۱۳۳۶ تا سال ۱۳۹۴، بیش از ۴۲ درصد کل درآمد تمامی دولت‌ها در ایران از محل صادرات نفتی تأمین شده است.

در دولت‌های رانتیر، طبقات اجتماعی توسط دولت بازنمایی و یا برساخته می‌شوند. یعنی زمانیکه دولت به‌عنوان مالک ابزار تولید تعیین‌کننده اصلی چگونگی چرخش سرمایه در جوامع است، متعاقباً موقعیت‌های ساختاری متناسب با جایگاه‌های تصاحب و استعمال نیز با میانجی‌گری دولت برساخته و تعیین می‌شوند. بنابراین طبقه اجتماعی‌ای که جایگاه تصاحب را اشغال می‌کند طبقه‌ای مستقل از دولت نیست، زیرا که سوژگی این طبقه بر طبق موقعیت سوژگی ایده‌آل گفتمان دولت و با هدف قراد دادن سوژه‌ها در موقعیت‌های ساختاری نیازمند به دولت و پول نفت شکل می‌گیرد. افراد تشکیل‌دهنده این طبقه عمدتاً کارگزاران، کارمندان و واسطه‌گران دولت هستند. هرچند همانطور که قبل‌تر هم اشاره شد، بر اساس ماهیت موقتی بودن پایداری موقعیت‌های ساختاری و متعاقباً سوژگی‌ای که متناسب با این موقعیت‌ها برساخته شده است، در ایران افراد تشکیل‌دهنده این طبقه همیشه و به‌طور کامل وابسته به دولت نبوده‌اند.

بر طبق جایگاه‌های مالکیت، تصاحب و استعمال که تعیین‌کننده طبقات اجتماعی در نظر گرفته شده‌اند، چهار طبقه اجتماعی در ایران کنونی قابل تمییز هستند: دولت به‌عنوان بورژوازی، طبقه متوسط به‌عنوان حقوق‌بگیران پیش‌برنده خواست‌های دولت در حوزه‌های اجتماعی مختلف، طبقه کارگر به‌عنوان افراد کارگر در کارخانه‌های عمدتاً دولتی و طبقه فرودست به‌عنوان افراد دارای نیروی کاری که تقاضایی برای به‌کارگیری آن‌ها در کارخانه‌ها وجود ندارد. این چهار طبقه محصول روابطی است که بر مبنای رانت نفت درون جامعه شکل گرفته است. روابط متقابل دولت‌ها با طبقه متوسط که بر مبنای چگونگی چرخش سرمایه محصول از فروش نفت درون جامعه شکل گرفته است، شکل‌دهنده به نیروهای سیاسی متفاوتی در دوره‌های مختلف تاریخ معاصر ایران بوده است.

مفصل‌بندی‌های مختلف از گفتمان جمهوری اسلامی و برساخته‌شدن موقعیت

سوژگی ایده‌آل این گفتمان در قبال طبقه متوسط مدرن شهری

با ارجاع به چارچوب مفهومی نظریه گفتمان لاکلائو و موف و اهمیت مفهوم مفصل‌بندی در تحلیل گفتمان زمینه‌ای و با توجه به شرایط زمینه‌ای که گفتمان جمهوری اسلامی از وقوع

انقلاب سپری کرده است، می‌توان ادعا کرد که گفتمان جمهوری اسلامی در شرایط مختلف زمینه‌ای-تاریخی به طرق مختلفی مفصل‌بندی شده است. در تغییر مفصل‌بندی گفتمان جمهوری اسلامی، برخی از معانی مرجح این گفتمان همیشه ثابت مانده‌اند. این بدان معنی است که برخی از معانی مرجح این گفتمان که نزدیک‌تر به نقطه کانونی این گفتمان هستند در مفصل‌بندی‌های مختلف این گفتمان، به‌عنوان معانی اصلی مد نظر قرار گرفته‌اند. به طور مثال تمام مفصل‌بندی‌های زمینه‌ای از گفتمان جمهوری اسلامی، خوانش امام خمینی از اسلام شیعی و ارتباط آن‌را با مفهوم ولایت فقیه را به‌عنوان نقطه کانونی خود حفظ کرده‌اند. تمام نیروهای سیاسی و اجتماعی‌ای که تحت چتر جمهوری اسلامی در تلاش برای ارائه مفصل‌بندی مورد نظر خود از این گفتمان بوده‌اند، به‌عنوان پیش‌فرض و نقطه محوری مفصل‌بندی خود، دال اسلام شیعی را در ارتباط با رهبری ولی فقیه معنی کرده‌اند. در غیر این صورت این نیروها به‌عنوان اغیار از قاموس سیاسی جمهوری اسلامی حذف شده و به‌عنوان دیگری بازنمایانده شده‌اند. با در نظر گرفتن نقطه کانونی یکسان در تمام مفصل‌بندی‌های ارائه شده از گفتمان جمهوری اسلامی در شرایط زمینه‌ای متفاوت، ایزدی و رضایی‌پناه (۱۳۹۳) بر این باورند که از زمان وقوع انقلاب در سال ۱۳۵۷ تا کنون، چهار نوع از مفصل‌بندی گفتمان جمهوری اسلامی با توجه به شرایط زمینه‌ای قابل تشخیص است. در تمام این چهار نوع مفصل‌بندی، نقطه کانونی مشابه است. این چهار مفصل‌بندی عبارتند از:

اول: مفصل‌بندی "اسلام‌گرا-چپ‌گرا": شرایط جنگ تحمیلی در سال‌های اولیه بعد از انقلاب باعث به‌وجود آمدن گونه‌ای از الگوی توسعه دولتی شد که علاوه بر تاکید بر ایده‌های ایدئولوژیک انقلاب اسلامی می‌بایست از الگوهایی پیروی می‌کرد که بتوانند شرایط جنگ زده جامعه ایرانی را مدیریت کند. در بین سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۸، زمانی که مفصل‌بندی‌ای از گفتمان جمهوری اسلامی که می‌توان از آن تحت عنوان "اسلام‌گرا-چپ‌گرا" یاد کرد، هژمونیک بود، سوژکتیویته مد نظر حاکمیت برای طبقه متوسط مدرن شهری از سویی شامل شاخصه‌هایی مانند قناعت، مصرف کم، فداکاری، از خودگذشتگی و غفلت از الگوهای مصرف غربی و تجملات بود که به دولت برای مدیریت شرایط جنگی کمک می‌کرد و از سویی دیگر حاکمیت این مطالبات از سوژکتیویته طبقه متوسط را با ارجاع به ارزش‌های اسلامی-شیعی توجیه می‌کرد. در این مقطع دولت تلاش می‌کرد تا درآمدهای حاصل از منابع نفتی را ذخیره کند تا

بتواند در شرایط تحریم بودجه مناسب برای جنگ را فراهم سازد. بنابراین الگوی توسعه اقتصادی در این شرایط به شدت ناظر به کنترل دولتی بر چرخش و انباشت سرمایه بود تا بتواند جنگ را مدیریت کند (مالونی، ۲۰۱۵: ۱۶).

علاوه بر این، آغاز جنگ بین ایران و عراق در سال ۱۳۵۹ باعث شد تا شرایطی فراهم آید که انقلابیون مسلمان بتوانند بیش از پیش در جهت ترویج ایده‌های اسلامی درون جامعه اقدام کنند. این ترویج ایده‌های اسلامی، عمدتاً با ارجاع به قانون، برای شهروندان الزام آور بود. مخالفان این ترویج در جامعه مدنی عمدتاً با ارجاع به شرایط وخیم جنگی و لزوم یکدست بودن جامعه در مواجهه با نیروی متجاوز خارجی، سرکوب می‌شدند و این سرکوب در اکثر موارد مورد حمایت بدنه اجتماعی بود (فرحی، ۲۰۰۴: ۱۰۴). اقتدار جدیدی در جامعه ایرانی در حال شکل‌گیری بود که با حمایت قدرت دولتی و حاکمیتی شکل می‌گرفت. به عبارت دیگر، مفصل‌بندی گفتمان جمهوری اسلامی در شرایط سالهای جنگ به گونه‌ای اتفاق می‌افتاد که بتواند بر مبنای معانی مرجح این گفتمان به برساختن گونه‌ای از سوژکتیویته طبقه متوسط نائل آید که از سویی بیشترین هماهنگی را با اعمال حاکمیتی داشته باشد و از سوی دیگر در قبال حذف نیروهایی معارض کمترین واکنش را نشان دهد. قدرت کنترل‌کننده دولتی قوانین و هنجارهایی را برای حضور و تاثیر گذاری اجتماعی طبقه متوسط وضع کرد که دربرگیرنده مطالبات این حاکمیت از سوژکتیویته طبقه متوسط مدرن شهری باشد.

مفصل‌بندی "اسلام‌گرا-چپ‌گرا" مفصل‌بندی مسلط در بین سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۸ و پس از استقرار جمهوری اسلامی است. این مفصل‌بندی با برجسته‌کردن دال‌هایی مانند عدالت اجتماعی، اقتصاد دولتی، اترناسیونالیسم اسلامی و اخذ جایگاهی ضد سرمایه‌داری در عرصه سیاست اقتصادی؛ جنگ، شهادت، بسیج مردمی و با اخذ جایگاهی ضد مصرف، ضد غربی و ضد اشرافی در عرصه سیاست اجتماعی؛ خانواده، قوانین اسلامی و شرعی، و با اخذ جایگاه ایدئولوژیک اسلامی-شیعی در عرصه سیاست‌های فرهنگی؛ در تلاش بود تا ارائه دهنده جایگاهی ضد غربی (به‌خصوص ضدآمریکایی) و ضد سرمایه‌داری برای گفتمان جمهوری اسلامی با تاکید بر روی سرشت اسلامی این جایگاه باشد.

این مفصل‌بندی در شرایط زمینه‌ای و تاریخی جنگ تحمیلی و همچنین سال‌های اولیه استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی در صدد سوژه سازی بر مبنای معانی مرجح خود بود. نکته

قابل تأمل در هژمونیک شدن این مفصل‌بندی این است که اگرچه در حوزه گفتمانی گفتمان جمهوری اسلامی نیروهایی سیاسی مختلفی در پی ارائه مفصل‌بندی‌های مد نظر خود از گفتمان جمهوری اسلامی بودند، اما رهبر جمهوری اسلامی، امام خمینی (ره) در موضع‌گیری در این منازعات از مفصل‌بندی‌ای حمایت می‌کرد که تحت عنوان "اسلام‌گرا-چپ‌گرا" از آن یاد شد و موضع‌گیری‌های شخص رهبری از دلایل هژمونیک شدن این مفصل‌بندی بود (ارس، ۲۰۰۱).

دوم: مفصل‌بندی "توسعه اقتصادی": بعد از خاتمه یافتن جنگ و همچنین رحلت بنیانگذار و رهبر کاریزماتیک جمهوری اسلامی، امام خمینی (ره)، مطالبات طبقه متوسطی نیز تغییر پیدا کرد. بعد از پایان جنگ تأکید حاکمیت جمهوری اسلامی بر روی بازسازی خرابی‌های ناشی از ۸ سال جنگ تحمیلی بود. اولین دولت پس از پایان جنگ به ریاست آقای هاشمی رفسنجانی، از انقلابیون مسلمان و نزدیکان امام خمینی، تشکیل شد. این دولت با نام دولت سازندگی شناخته شد و شخص آقای هاشمی رفسنجانی لقب سردار سازندگی گرفت. این دولت بازنمایاننده مفصل‌بندی‌ای از گفتمان جمهوری اسلامی است که می‌توان از آن تحت عنوان مفصل‌بندی "توسعه اقتصادی" نام برد.

سازندگی پس از جنگ احتیاج به الگویی از توسعه داشت که بتواند خرابی‌ها و تأثیرات جنگ تحمیلی را جبران کند. در غیاب هرگونه الگوی جایگزینی برای توسعه اقتصادی که بتواند در مقابل الگوهای شرقی و غربی توسعه عرض اندام کند، دولت سازندگی تحت تأثیر الگوی سرمایه‌داری رانتیر که در تاریخ مدرن ایران ریشه دارد، شروع به ترویج ایده‌آل‌های خود از سازندگی کرد. برای مثال دولت آقای هاشمی رفسنجانی با پی‌گیری سیاست‌هایی مانند گرفتن وام‌های بین‌المللی، قطع و یا کم کردن یارانه بر کالاهای مصرفی که منجر به نازل ارزش واحد پولی ایران در قیاس با واحدهای پولی در معاملات رایج بین‌المللی بود، در تلاش بود تا انباشت و چرخش سرمایه ملی در کشور را کنترل کند (مالونی، ۲۰۱۵: ۱۸۹). همچنین این دولت به‌عنوان اولین دولتی که در شرایط پس از استقرار جمهوری اسلامی و بعد از شرایط جنگی روی کار آمده بود به شدت بر روی مبانی ایدئولوژیک انقلاب اسلامی و ترویج فرهنگ اسلامی در جامعه ایرانی تأکید داشت. این تأکید بر روی مبانی ارزشی انقلاب و جمهوری اسلامی در کنار تلاش برای سازندگی جامعه ایرانی بعد از جنگ منطبق با الگوهای دولت رانتیر، طور مواجهه حاکمیت جمهوری اسلامی ایران با طبقه متوسط را تغییر داد.

ایزدی و یزدان‌پناه از مفصل‌بندی‌ای از گفتمان جمهوری اسلامی که تحت شرایط زمینه‌ای و تاریخی فوق‌الذکر ارائه شد به‌عنوان مفصل‌بندی "توسعه اقتصادی تحت تاثیر اقتصاد بازار آزاد" یاد می‌کنند. این مفصل‌بندی متأثر از شرایط تاریخی‌ای مانند تغییر رهبری جمهوری اسلامی ایران، اتمام جنگ، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد مجال ظهور پیدا کرده بود، بیش از هر چیز بر روی جبران خسارات ناشی از جنگ تحمیلی تأکید داشت (عادلخواه، ۱۹۹۹: ۱۳). این مفصل‌بندی با تأکید بر حفظ ارزش‌های ایدئولوژیک انقلاب اسلامی و با برجسته‌کردن معانی‌ای مرجح خود در قبال دال‌هایی مانند سازندگی، توسعه، رشد اقتصادی و خصوصی‌سازی در عرصه سیاست اقتصادی؛ و متعاقباً دال‌هایی مانند مدارا، منطق‌گرایی و نهاد‌گرایی در عرصه‌های سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی، تلاش می‌کرد تا با اتخاذ جایگاهی منطقی و تکنوکرات در بسط ایده‌های انقلاب اسلامی و گفتمان جمهوری اسلامی و تبدیل کردن سوژکتیویتی مد نظر گفتمان جمهوری اسلامی در مواجهه با طبقه متوسط مدرن از شهروندان ایدئولوژیک وطن دوست به شهروندان جاه طلب اقتصادی، هژمونیک شود (امانیان، ۱۳۸۴: ۱۶۲-۱۶۱). بدیهی است که نیروهای سیاسی و معارض این نوع مفصل‌بندی از گفتمان جمهوری اسلامی نیز در صدد به چالش کشیدن معانی‌ای بودند که مرجح مفصل‌بندی توسعه اقتصادی بودند، اما رهبری جمهوری اسلامی، آیت‌الله خامنه‌ای، در طول ریاست آقای هاشمی رفسنجانی بر کابینه سازندگی، هیچ‌گاه موضع معناداری بر ضد سیاست‌های کلی دولت تکنوکرات سازندگی نگرفتند (ارس، ۲۰۰۱). استقرار و هژمونیک شدن این مفصل‌بندی از گفتمان جمهوری اسلامی، با حذف معانی مرجح مفصل‌بندی "اسلام‌گرا-چپ‌گرا" منجر به تغییر سیاست اقتصادی گفتمان جمهوری اسلامی در تمام مفصل‌بندی‌های هژمونیک بعد از آن شد (بهداد و نعمانی، ۲۰۰۲).

سوم: مفصل‌بندی "توسعه سیاسی": با انتخاب آقای سید محمد خاتمی در تاریخ ۲ خرداد سال ۱۳۷۶ به‌عنوان رئیس جمهور ایران و روی کار آمدن دولت اصلاحات، گونه جدیدی از مفصل‌بندی گفتمان جمهوری اسلامی ارائه شد که می‌توان از آن تحت عنوان مفصل‌بندی "توسعه سیاسی" نام برد. این مفصل‌بندی و تلاش برای هژمونیک شدن آن در عرصه‌های مختلف اجتماعی منجر به تغییرات بنیادی در رویکرد طبقه متوسط مدرن شهری و تاثیر گذاری این طبقه شد. ظهور نیروهایی گفتمانی اصلاح طلب و تلاش برای هژمونیک کردن مفصل‌بندی

اصلاح طلب از گفتمان جمهوری اسلامی در شرایط تاریخی و زمینه‌ای مانند افزایش نسبت جوانان به جمعیت کل جمعیت کشور (که می‌توان از آن‌ها تحت عنوان نسل سوم انقلاب یاد کرد)، ارتقای وسایل ارتباط جمعی مانند تلویزیون، ماهواره و اینترنت، اهمیت پیدا کردن ایجاد روابط بین‌المللی، ارتقای سیستم آموزشی کشور، افزایش جمعیت شهرنشین و توسعه جامعه مدنی رخ داد. در اثر انتخاب غیر قابل پیش بینی آقای سید محمد خاتمی به‌عنوان رئیس جمهوری ایران در سال ۱۳۷۶، گونه‌ای از مفصل‌بندی گفتمان جمهوری اسلامی ایران مجال بروز پیدا کرد که به جای تأکید بر روی توسعه اقتصادی در مفصل‌بندی قبلی، روی توسعه سیاسی تأکید داشت (تضمینی، ۲۰۰۹: ۵). به تبع این اهمیت یافتن توسعه سیاسی، نیروهای جدید سیاسی‌ای وارد عرصه مجادلات سیاسی ایران شدند اگرچه معانی مرجح این مفصل‌بندی در قبال دال‌های شکل‌دهنده به اقتصاد سیاسی مطلوب این مفصل‌بندی، تفاوتی با مفصل‌بندی پیشین نداشت و دولت اطلاعات صرفاً در تلاش بود تا ساختارهای اقتصادی اقتصاد بازار آزادی در کشور را اصلاح کند (نعمانی و بهداد، ۲۰۰۶). برای مثال، سیستم مالیاتی بهبود پیدا کرد، سرمایه‌گذاری خارجی در کشور تسهیل شد و بانک‌های خصوصی تاسیس شدند (پژویان و دیگران، ۲۰۰۸: ۱۸۶). با وجود این، این مفصل‌بندی از گفتمان جمهوری اسلامی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، با برجسته‌کردن دال‌هایی مانند دموکراسی، مردم، جامعه مدنی، آزادی‌های فردی و اجتماعی، حقوق شهروندی و حقوق اقلیت و زنان؛ منجر به به‌وجود آمدن شکافی معنادار و جدی در بین نیروهای تاثیرگذار سیاسی درون حوزه گفتمانی گفتمان جمهوری اسلامی شد (کامروا، ۲۰۰۸: ۱۱). مفصل‌بندی توسعه سیاسی، اگرچه هیچ‌گونه تعارض و مخالفتی با وجوه اسلامی گفتمان جمهوری اسلامی نداشت، اما بیشتر بر روی وجه جمهوریت این گفتمان تأکید داشت. قوت گرفتن این مفصل‌بندی و معارضه نیروهای سیاسی و فعال حوزه گفتمانی گفتمان جمهوری اسلامی که بیشتر بر وجه اسلامیت این گفتمان تأکید داشتند باعث به‌وجود آمدن شکافی بین دو نیروی سیاسی اصلی درون حوزه گفتمانی گفتمان جمهوری اسلامی شد. به طور اجمالی این دو نیرو از سویی متشکل از نیروهای سیاسی‌ای بود که با برجسته ساختن وجه اسلامیت گفتمان جمهوری اسلامی بر تقدم اقتدار ولی فقیه در مشروعیت بخشیدن به اعمال حاکمیتی تأکید داشتند و از سوی دیگر نیروهایی که بر تقدم قانون در مشروعیت بخشی به اعمال حاکمیتی پافشاری می‌کردند (میرحسینی و تپر، ۲۰۰۶: ۳۰-۲۹).

شکل‌گیری مفصل‌بندی توسعه سیاسی از گفتمان جمهوری باعث آن شد که طبقه متوسط مدرن شهر تهران، با مطالبه اصلاح دوباره به عرصه شهر بازگردد و فضاهای عمومی شهر را تبدیل به عرصه‌ای برای نمایش قدرت خود کند که برای سال‌های پس از انقلاب از حضور تاثیر گذار این طبقه متوسط مدرن شهری خالی شده بود. این بازگشت و همچنین سیاست‌های دولت اصلاحات در مواجهه با طبقه متوسط مدرن شهری باعث شد که دولت اصلاحات و بطور کلی مفصل‌بندی توسعه سیاسی از گفتمان جمهوری اسلامی از سوی نیروهایی که موسوم به نیروهای اصولگرا شدند، متهم به غفلت از ارزش‌های اسلامی انقلاب اسلامی شود.

با وجود این، دوران اصلاحات و اهمیت یافتن مفصل‌بندی توسعه سیاسی از گفتمان جمهوری اسلامی شرایط جدیدی را برای حضور و تاثیرگذاری طبقه متوسط مدرن در شهر تهران و اهمیت یافتن سبک زندگی این طبقه بر مبنای ارزش‌های مدرن ایجاد کرد (آبراهامیان، ۲۰۰۸: ۱۸۶). تاکید مفصل‌بندی اصلاح طلب بر روی اهمیت جامعه مدنی و همچنین تغییراتی که دولت اصلاحات در عرصه‌های مختلفی مانند تولیدات سینمایی، انتشار کتاب، انتشار روزنامه و حقوق شهروندی شهروندان ایجاد کرد باعث تقویت دوباره طبقه متوسط مدرن شهری‌ای شد که در سال‌های بعد از انقلاب به محاق فرستاده شده بودند (میرسپاسی، ۲۰۱۰: ۱۲۰). طبقه متوسط مدرن با بازگشت دوباره به شهر در صدد تاثیرگذاری در عرصه‌های زیست اجتماعی و سبک زندگی برآمد.

چهارم: مفصل‌بندی "اصول‌گرا-مصرف‌گرا": مجموع درآمدهای نفتی کل دولت‌های جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۹۰، ۹۷۶ میلیارد دلار برآورد شده است. این در حالیست که بیش از نصف این درآمدها، یعنی ۵۳۱ میلیارد دلار در بین سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸ حاصل شده است و این میزان ۷۶ درصد از درآمدهای کل کشور در این سال‌ها را تشکیل داده است. این درحالیست که تقریباً ۸۳ درصد از این درآمدها خرج واردات کالاهای مصرفی مانند لباس، ماشین و حتی غذا و میوه شده است (ترکان و فرنام، ۲۰۱۲). این به آن معناست که دولت رانتیر، به‌عنوان تصاحب‌کننده جایگاه مالکیت در روابط تولید و اختیار دار سرمایه انباشت شده و در چرخش حاصل از فروش نفت، تصمیم گرفته است که باز مصرف این بودجه در وارد کردن کالاهای مصرفی به نوعی ایجاد کننده فرهنگی مصرفی در میان شهروندانی باشد که خریداران بالقوه این محصولات وارداتی هستند. مضاف این‌که بدنه دولت، یعنی کارمندان دولتی

با قراردادهای دائمی در بین سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸، ۱۲ درصد افزایش پیدا کرده است (خبرگزاری مهر، ۲۰۱۲). این در حالیست که بر طبق گفته علی ربیعی، وزیر فعلی کار و رفاه اجتماعی، در سال ۱۳۹۳ تنها ۱۰ درصد قراردادهای کارگران قراردادهای دائمی بوده است (فارس نیوز، ۲۰۱۴).

بنابراین حاکمیت جمهوری اسلامی ایران که در بین این سال‌ها تصمیم به خرج درآمدهای نفتی برای وارد کردن کالاهای مصرفی گرفته بود، نیاز به افرادی داشت که سرمایه‌ای را که صرف واردات شده بود را به چرخش در بیاورند و مصرف کنند کالاهای وارداتی باشند. همچنین از سوی دیگر این حاکمیت با تاکید بر روی مبانی و ارزش‌های ایدئولوژیک خود نیاز به بسط گونه‌ای از سوژکتیویته در میان افرادی داشت که از سویی مصرف کننده بازار به وجود آمده بودند و از سوی دیگر لزوماً به ارزش‌های ایدئولوژیک این نظام باور نداشتند. بنابراین مفصل‌بندی اصولگرا از گفتمان جمهوری اسلامی که دولت آنرا بازنمایی می‌کرد، مواجهه با تناقضی بود که می‌بایست با آن کنار می‌آمد. از سویی این مفصل‌بندی برای پیش‌بردن امیال اقتصادی خود احتیاج به سوژه‌های طبقه متوسطی شهری مصرف کننده داشت و از سویی دیگر برای ایجاد تمایز میان سوژه‌های ایده‌آل خود و سوژه‌های مفصل‌بندی اصلاح‌طلب از گفتمان جمهوری اسلامی احتیاج به برجسته‌کردن ارزش‌های ایدئولوژیکی بود که ادعا می‌شد در زمان اصلاحات از آنها غفلت شده است. طبقه متوسط مدرن شهر تهران که در زمان اصلاحات دوباره تقویت شده بود، دیگر نمی‌توانست عرصه زیست اجتماعی و فضاهای عمومی شهری را ترک کند. این طبقه متوسط قدرتمندتر از هر زمان دیگری از وقوع انقلاب در عرصه مجادلات اجتماعی تاثیر گذار شده بود. بنابراین آنچه برای گفتمان جمهوری اسلامی حیاتی به نظر می‌رسید شکل دادن به نوعی از سوژکتیویته در قبال طبقه متوسط مدرنی بود که برآورنده دو مطالبه اصلی مفصل‌بندی اصولگرا از سوژکتیویته افراد این طبقه بود. این دو مطالبه عبارتند از به چالش نکشیدن ارزش‌های اسلامی گفتمان جمهوری اسلامی و پیش راندن موتور اقتصادی دولت با خرید و مصرف کالاهای مصرفی وارداتی. این به معنای پیدایش نوعی از بورژوازی دولتی است که نیازمند طبقه متوسطی است که به پیش برد اهداف این گفتمان چه در تفوق ایدئولوژیک و چه در مصرف کالاهای مصرفی وارد شده در بازار ایران کمک کند.

بنابراین گفتمان جمهوری اسلامی می‌بایست با افراد وابسته به طبقه متوسط شهری به طوری برخورد می‌کرد که از سویی آن‌ها دلزده از حضور در فضاهای شهری‌ای که به چرخش سرمایه کمک می‌کرد نشوند و از سوی دیگر آن‌ها مشروعیت و هژمونی مفصل‌بندی اصولگرا از گفتمان جمهوری اسلامی را که بیش از پیش بر روی ارزش‌های ایدئولوژیک تاکید داشت را زیر سوال نبرند. برای مثال از طور مطلوب سوژه سازی این گفتمان در قبال سوژه‌های طبقه متوسط مدرن شهر تهران می‌توان به نمونه پیدایش و افزایش مراکز خرید شهر تهران اشاره کرد. در سال ۱۳۸۴، ۲۵ مرکز خرید در شهر تهران فعالیت می‌کردند. در سال ۱۳۸۸ تعداد مراکز خرید فعال در شهر تهران به عدد ۳۸ رسید و ۳۴ مرکز خرید نیز در این شهر در حال احداث بودند (گزارش گروه جی سی ویلیام، ۲۰۱۲).

بنابراین حاکمیت جمهوری اسلامی مواجه با طبقه متوسط مدرن شهری‌ای بود که طرفی مصرف‌کنندگان بازار، کارمندان دولت، خرده فروشان و دلالین بازار کالاهای مصرفی وارداتی و به طور خلاصه یقه سفیدان بودند و از طرف دیگر سبک زندگی این طبقه متوسط لزوماً همسو با ایده‌آل‌های گفتمان مسلط در بسط ایدئولوژی اسلامی مورد خود نبود.

نتیجه‌گیری

گفتمان جمهوری اسلامی در سال‌های بعد از مسلط بودن مفصل‌بندی توسعه سیاسی از این گفتمان، به طوری مفصل‌بندی شده است که از سویی بیش از دوره‌های قبل بر روی ارزش‌های ایدئولوژیک اسلامی تاکید دارد و از سویی دیگر بر اساس سیاست‌های ذکر شده در صدد بسط دادن به نوعی از فرهنگ مصرف‌گرایی است. این به معنای به‌وجود آمدن مفصل‌بندی‌ای از گفتمان جمهوری اسلامی است که از سویی بر مبنای خوانش مشخصی از ایدئولوژی اسلامی و از سویی دیگر با اهمیت دادن به چرخش سرمایه در بازار مصرفی، به‌وجود آمده است. با این وجود سوال اصلی در مواجهه با این نوع از مفصل‌بندی که می‌توان گفت حاوی تضادی درونی است این است که چه چیزی می‌تواند این دو ایده اصلی گفتمان جمهوری اسلامی، یعنی ایدئولوژی اسلامی و فرهنگ مصرفی را به یکدیگر مرتبط کند؟ جواب طبقه متوسط مدرن شهری است. یعنی با در نظر گرفتن این که گفتمان جمهوری اسلامی از شهروندان نظام جمهوری اسلامی در قبال دو شاخصه ذکر شده اولاً مطالبه زیر سوال نبردن ارزش‌های ایدئولوژیک خود و دوماً مصرف‌کننده بودن بازار ایجاد توسط این نظام را دارد، سوال این است که چه نوعی از

سویژکتیویته در قبال موقعیت ساختاری طبقه متوسط توسط گفتمان جمهوری اسلامی برجسته شده است تا بر سازنده موقعیت ایده‌آل سوژگی این گفتمان در قبال طبقه متوسط مدرن باشد. برای یافتن پاسخی به این سوال، باید در نظر داشت که گفتمان جمهوری اسلامی ایران، تنها یک نظم ایدئولوژیک نیست، بلکه یک گفتمان است که بر طبق ماهیت گفتمان‌ها در شرایط مختلف به طرق مختلفی مفصل‌بندی می‌شود زیرا که با ارجاع به چارچوب نظری بیان شده رسیدن به بسته‌گی در نظام معنایی یک گفتمان غیر ممکن است. در نظر گرفتن گفتمان جمهوری اسلامی به‌عنوان نظامی ایدئولوژیک به معنای تقلیل اعمال مفصل‌بندی گفتمانی است که می‌تواند سوژه‌هایی را برسازد که حتا با اصول ایدئولوژیک این گفتمان همراه نیستند اما هنوز سوژه‌های قدرت گفتمانی او هستند. در نظر گرفتن گفتمان جمهوری اسلامی به‌عنوان گفتمانی که فراتر از ایدئولوژی دست به سوژه‌سازی می‌زند، منجر به برجسته شدن این واقعیت می‌شود که شاید موقعیت ایده‌آل سوژگی‌ای که مدنظر این گفتمان برای سوژه‌سازی در میان افراد طبقه متوسط شهری است، تنها به قبول ارزش‌های ایدئولوژیک توسط این طبقه خلاصه نمی‌شود، بلکه زیر سوال نبردن این ارزش‌ها، برای سوژه ایده‌آل این گفتمان بودن کافی است. آنچه برای تحلیلی گفتمانی از شرایط زمینه‌ای گفتمان جمهوری اسلامی ایران اهمیت دارد، فراتر رفتن از سطح تبلیغاتی این گفتمان و پرداختن به وجوهی است که بر مبنای آن‌ها این گفتمان دست به سوژه‌سازی می‌زند. اگر این تبلیغات بدون در نظر گرفتن و رصد کردن اعمال مفصل‌بندی یک گفتمان بررسی شود امکان به‌وجود آمدن تصویری از مقاومت طبقه متوسطی در قبال ارزش‌های ایدئولوژیک حاکم به‌وجود می‌آید که لزوماً به معنی مقاومت در برابر سوژگی مدنظر این گفتمان نیست زیرا همانطور که مطرح شد، موقعیت سوژگی ایده‌آل این گفتمان می‌تواند دربرگیرنده تضادی باشد که با به‌وجود آمدن خیال این مقاومت، این تضاد عادی‌سازی می‌شود.

بنابر آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که سویژکتیویته طبقه متوسط مدرن شهری حاوی شاخصه‌هایی است که اولاً مشروعیت ایدئولوژیک گفتمان جمهوری اسلامی را زیر سوال نمی‌برد و دوماً موتور پیش‌راننده گونه‌ای از اقتصاد سیاسی مدنظر این گفتمان است که در تضاد با همان ارزش‌های ایدئولوژیک قرار دارد. حال این‌که این تضاد در سویژکتیویته طبقه متوسط شهری تا کی و کجا می‌تواند در جهت هژمونیک شدن گفتمان جمهوری اسلامی عمل کند، و آیا امکان این وجود دارد که تضاد کنونی مطلوب در موقعیت سوژگی ایده‌آل این گفتمان به ضد

خود بدل شود و هژمونی گفتمان جمهوری اسلامی را زیر سوال ببرد، سوالی است که نیاز به تحقیقات وسیع‌تر و مقایسه‌ای با جوامعی دارد که اقتصاد سیاسی مشابه گفتمان جمهوری اسلامی را تجربه کرده‌اند.

منابع

- Abrahamian, E. (2008). *A History of Modern Iran*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Althusser, L., & Balibar, E. (1986). *Reading Capital*. (B. Brewster, Trans.) London: Verso.
- Amir Arjomand, S. (2009). *After Khomeini*. Oxford: Oxford University Press.
- Aras, B. (2001, September). Transformation of the Iranian Political System: Towards a new Mode? *Meria: Middle East Review of International Affairs*, 5(3).
- Ashraf, A., & Banuazizi, A. (1985). The State, Classes and Modes of Mobilization in the Iranian Revolution. *State, Culture, and Society*, 1(3), 3-40.
- Bayat, A. (1998). Revolution without movement, movement without revolution: comparing Islamic activism in Iran and Egypt. *Comparative Studies in Society and History*, 40(1), 87-112.
- Beblawi, H., & Luciani, G. (. (2016). *The Rentier State*. London and New York: Routledge.
- Behdad, S., & Nomani, F. (2002). Workers, Peasants, and Peddlers: A study of labor stratification in the post-revolutionary Iran. *Int. J. Middle East Studies*(34), 667-690.
- Bottomore, T. (1991). *Classes in Modern Society*. London: Harper Collins Academic.
- Daryl Slack, J. (1996). The theory and method of articulation in cultural studies. In D. Morley, & K.-H. Chen (Eds.), *Stuart Hall: Critical Dialogues in Cultural Studies* (pp. 113-129). London and New York: Routledge.
- Farhi, F. (2004). The Antinomies of Iran's War Generation. In L. G. Potter, & G. G. Sick (Eds.), *Iran, Iraq, and the Legacies of War* (pp. 101-120). New York: Palgrave.
- Grossberg, L. (1993). Cultural studies and/in new worlds. *Critical Studies in Mass Communicatio*(10), 1-22.
- Hall, S. (1996). The Problem of Ideology: Marxism without Guarantees. In D. Morley, & K. Kuan-Hsing, *Stuart Hall: Critical Dialogues in Cultural Studies*. London: Routledge.
- J.C Williams Group. (2013). *Top Shopping Malls under Operation and under Construction in Iran*. Toronto: J.C Williams Group.
- Jorgensen, M., & Louise, J. (2002). *Discourse analysis as theory and method*. London: Sage Publications.
- Kazemi, A. (2009). *Flaneuring and Iranian Everyday Life*. Tehran : Ashian Publication.
- Keshavarzian, A. (2007). *Bazaar and State in Iran: The Politics of the Tehran Markets*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Laclau , E., & Zac, L. (1994). Minding the Gap: the Subject of Politic. In E. Laclau (Ed.), *The Making of Political Identities*. London: Verso.
- Laclau, E. (1990). *New Reflection on the Revolution of Our Time*. London: Verso.
- Laclau, E. (2002). Democracy and the Question of Power. *Constellations*, 8(1), 3-14.
- Laclau, E., & Mouffe, C. (1985). *Hegemony and Socialist Strategy. Towards a Radical Democratic Politics*. London: Verso.
- Lenin, V. I. (1971). *Lenin's Collected Works*. Moscow: Progress Publishers.
- Maljoo, M. (2010, January 26). The Green Movement Awaist an Invisible Hand. *Middle East Report*.
- Maloney, S. (2015). *Iran's Political Economy Since the Revolution*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Mann, M. (1989). *Macmillian Student Encyclopedia of Sociology*. London: Macmillian.
- Marx, K. (1887). *Capital: A Critique of Political Economy* (Vol. 1). (F. Engels, Ed., S. Moore, & E. Aveling, Trans.) Moscow: Progress Publishers.
- Mehr News Agency. (2015, January 27). *Karmandan-e Dolat (State's Employees)*. Retrieved Dec 5, 2015, from Mehr News Agency: www.mehrnews.com/news/2474706/

- Millios, J., & Economakis, G. (2011). The Middle Class, Class Places, and Class Positions: A Critical Approach to Nicos Poulantzas's Theory. *Rethinking Marxism: A Journal of Economics, Culture & Society*, 23(2), 226-245.
- Mirsepasi, A. (2010). *Democracy in Modern Iran: Islam, Culture and Political Changes*. New York and London: New York University Press.
- Nomani, F., & Behdad, S. (2006). *Class and labor in Iran: did the revolution matter?* Syracuse, New York: Syracuse University Press.
- Nozari, H. (2005, Winter). Siyasat-e Ejtema'ee va Taghirat-e Ejtema'ee dar Iran (Social Policy and Social Iranian Changes). *Social Welfare Quarterly*(11), pp. 101-129.
- Pajouyan, J., Telebloo, R., Ghoreyshi, N., & Jalalian, K. (2008). Moghayese va Tahlil-e Amalkard-e Eghtesadi-ye Dolat-ha-ye Pas az Enghelab-e Eslami (A Comparative Analysis of Economic Operation of Cabinets After the Islamic Revolution). *Rahbord-e Yas*, 15.
- Palizban, M. (2009, Autumn). Rooykard-ha-ye Motafavet Nesbat be Jomhouriyat va Eslamiyat da Jomhuri-ye Eslami-ye Iran (Different Approaches toward Republicanism and Islamism in Islamic Republic of Iran). *Fasl-Name-ye Siyasat*, 11, pp. 113-130.
- Poulantzas, N. (1974). *Fascism and dictatorship: The Third International and the Problem of Fascism*. London: NLB.
- Smith, A. (1998). *Laclau and Mouffe: the Radical Democratic Imaginary* . London: Routledge.
- Tazmini, G. (2009). *Khatami's Iran: The Islamic Republic and the Turbulent Path to Reform*. London: I.B. Tauris.
- Torkan, A., & Farnam, H. (2012). *Modiriyat-i Manabe'-i Nafti (Petroleum Resource Management)*. Strategic Research Center, Economic Research. Tehran: Strategic Research Center.
- Vahdat, F. (2003). Post-Revolutionary Islamic Discourse on Modernity in Iran: Expansion and Contraction of Human Subjectivity. *International Journal of Middle East Studies*, 35(4), 599-631.